

## الفبای سرمایه‌داری

مدیر به صاحب کارخانه زنگ زد.

: سلام قربان! دست یکی از کارگرا زیر پرس رفته. بردیمش درمانگاه

: هزینه‌اش را از حقوقش کم کنید.

: قربان باید دیه دستش را بدهیم.

: غلط کرده. می‌خواست مواظب باشه. تقصیر خود احمقش بوده. تازه کار ما رو خوابونده و ضرر زده.

: قربان شکایت کنه ما محکوم می‌شیم.

: عجب مدیر بی‌عرضه و بی‌تجربه‌ای هستی؟ هنوز بدیهیات کار رو نمی‌دونی. یه پولی می‌دی، به نفع ما حکم صادر می‌کنن. تو حواست به اومدن بازرس باشه. وقت منو هم با این مزخرفات جزئی نگیر.

: قربان حمید مونتاژکار گیر داده و می‌گه بهش نیاز داریم. کسی نمی‌تونه کارش رو به این خوبی انجام بده.

: واقعاً از این همه بی‌تجربه‌گی تو کلافه شدم. هر دو رو بنداز بیرون. هزار نفر مثل اون بیرون منتظرن ما یه لقمه نون بهشون برسونیم. حالا کار یک کمی خراب‌تر دراومد مهم نیست. مردم مجبوراً بخرن. چه الاغی به تو مدرک داده؟

: قربان مسئله مهم دیگه‌ای هم هست. کارگرا جمع شدن کار نمی‌کنن. حق و حقوق این کارگره رو می‌خوان. و می‌گن یه کار نگهبانی ساده بهش بدین.

: چه غلط‌های زیادی. حالا برای ما تعیین تکلیف می‌کنن. هرکی این حرف رو زده فوراً اخراجش کن.

: قربان نمی‌گذارید که حرفم رو تموم کنم. کارگرا علاوه بر موارد بالا حقوق عقب افتادشون رو هم می‌خوان و هم اضافه حقوق. می‌گن با این حقوق خرجشون در نمی‌آید.

: غلط کردن بی‌ناموس‌ها. بین الان یک ساعته وقت منو سر این چرندیات گرفتی. تو مثلاً مدیری. بزار الفبای سرمایه‌داری رو یادت بدم تا دیگه وقت منو تلف نکنی. تو اگر مثلاً صد میلیون تومن داشته باشی جایی سرمایه‌گذاری می‌کنی که ماهی پنج میلیون تومن بهت سود می‌ده و یا جایی که ده میلیون تومن؟

: خوب معلومه. جایی که ده میلیون سود می‌ده.

: چه عجب یک حرف درست زدی. پس اصل سود هست. حالا اگه یک کارخونه سود نکنه یک روز هم سر پا نمی‌ایسته. حالا سود از کجا می‌آد؟ ماشین‌آلات که ثابت. قیمت مواد اولیه هم تازه اگه بالا نره پایین نمی‌آد. پس تنها صرفه‌جویی‌ای که تو هزینه‌ها می‌تونی بکنی حقوق کارگره. یا باید حقوق شون رو دیر بدی که تو بانک پس‌اندازش کنی تا بهره‌ی بانکی به سودت اضافه بشه، یا حقوق شون رو کم کنی و یا وقتی تورم همه چی رو گرون کرد من جمله کالای تولیدی رو، حقوق اونا رو کمتر اضافه کنی و درصدی که نسبت به تورم کمتر می‌دی میشه جزء سود. به علاوه که همیشه باید بهشون فشار بیاری که با همون حقوق، بیش‌تر تولید کنن. پس همه چی سوده، حالا فهمیدی؟

: بله قربان کاملاً روشن شدم.

: آفرین حالا خودت برو مسئله رو حل کن. سر سوزنی هم بهشون ارفاق نکن. من تمام وقتم رو گذاشتم برای پیدا کردن مشتری خوب و گرفتن پول پیش تا مشکل شماها و اون کارگرای قدرنشناس رو حل کنم. تو زودتر سفارش‌ها رو آماده کن.

: ولی قربان

تلفن قطع شد.

دو روز بعد؛ مدیر توی حیاط کارخانه نطق غرابی ایراد کرد.

: شما کارگران زحمت‌کشی هستین. مطمئنم چند تا آدم ناتوی کمونیست بین تون هست که تحریک‌تون می‌کنه. در مورد همکارمون که دستش در اثر سهل‌انگاری زیر پرس رفته هر چه قانون بگه ما عمل می‌کنیم. (در این موقع کارگران مدیر را هوی کردند و از بین کارگران تعدادی فحش‌نثارش کردند.)

مدیر با عصبانیت به دفترش برگشت.

بین کارگران پخش شد که دیو‌ها حتی پول دکتر و دوا را می‌خوان از طلب حقوقش کم کنن. همه هم‌پیمان شدند که تا آخرین خواسته مقاومت کنن و به کارنکردنشون ادامه بدن.

یک گوشه حیاط چند نفر کارگر دور هم جمع شده بودند و با هم صحبت می‌کردند. محسن گفت «من نمی‌فهمم چرا کارگرا هر جا حق و حقوق شون رو می‌خوان فوری انگ کمونیست بودن بهشون می‌چسبونن. اصلاً این کمونیسم چیه؟ مگر کمونیست‌ها چی می‌گن که این قدر ازشون می‌ترسن؟»

حمید گفت «راست می‌گی. منم متوجه شدم. یک فامیل داریم که وضعش توپه. تا از اوضاع گله می‌کنم و غر می‌زنم و به سرمایه‌داری فحش میدم فوراً می‌گه تنهات به تنه کمونیست‌ها خورده. مواظب رفیقات باش تا گمراهت نکنن.»

مجتبی گفت «باید ته و توش رو در بیاریم. حتماً یه چیزی به نفع کارگر داره که این همه ازش می‌ترسن.»